



نفس چیست ؟

جایگاه نفس در بدن انسان (قسمت اول)

محمدباقر آل یاسین

در قسمت سوم از مقاله عقل و جایگاه آن در عرفان و زندگی انسان که در شماره قبل به چاپ رسید ، چنین جمع بندی شد که انسان دارای سه جوهر است : جوهر اول عقل فعال (روح انسانی) است که این عقل فعال از روح اول در او دمیده شده است . جوهر دوم جسم است و تأثیر او از نفس است . این نفس همان روح نفسانی است که نفس انسانی و جان از نام های دیگر اوست . جوهر سوم ، نفس است و تأثیر او در جسم و متأثر شدن او از عقل فعال (روح انسانی) ، و حقیقت انسان همین جوهر سوم یعنی " نفس " است . هم چنین ، مثال تصرف نفس انسان را در جسم ، مانند تصرف یک کاربر کامپیوتر در کامپیوتر دانستیم که : "نفس" کاربر ماشین الکتروشمیایی بدن خود است . کلیه اعضاء و اجزای بدن انسان همانند سخت افزار این کامپیوتراند و مغز یا دماغ به مثابه Ram ، Hard ، صفحه نمایش و بلندگو و کی بورد یا ماوس آن است . حواس پنج گانه همانند دریافت کننده های این ماشین ، دریافت خود را از محیط مادی ، به وسیله سلسله اعصاب از طریق واکنش های الکتروشمیایی (شیمیایی

و الکتریکی) به سلول های مغز می رسانند . سلول های مغز ، پالس یا طپش های الکتریکی مناسب را که برای قوه دریابنده نفس معنی خاصی می دهد از خود ساطع می کند . (مانند صفحه نمایش یا بلندگوی کامپیوتر) . عقل مستفاد که از نتیجه تابش عقل فعال در نفس ایجاد شده و ابزار تشخیص و تصمیم انسان است ، این پیام ها را تجزیه و تحلیل و واکنش مناسب را به نفس منتقل می کند . نفس از طریق قوه درکارکننده خود ، واکنش لازم را از طریق تحریک سلول های مغزی و سپس واکنش های الکتروشمیایی سلسله اعصاب به ماهیچه و اعضاء و جوارح بدن می رساند . در این مقاله تلاش شده است در رابطه با شناخت نفس و جایگاه آن در بدن انسان که خلاصه آن در بالا ذکر شد توضیحات بیشتری به خصوص از دیدگاه دانش زیست شناسی داده شود .

در نیمه اول قرن هفدهم رنه دکارت فیلسوف فرانسوی اعلام کرد : من می توانم درباره بدنم و درباره جهان ، شک کنم ، می توانم از خود بیرسم که شاید حواس من که بدن خود و جهان را به وسیله آن می شناسم ، مرا



گول می زنند و شاید ادراک من نوعی رویا باشند ، اما در این که شک می کنم ، نمی توانم شک داشته باشم. پس درباره فکر خود نمی توانم شک کنم ، " شک می کنم پس هستم ". دکارت در پی آن ، نظریه دوگانه یا ثنویت خود را درباره ذهن و مغز ارائه داد که با استقبال زیادی روبرو گردید. این نظریه که معادل نفس و مغز (دماغ) است سال ها بر بخش اعظم علم و فلسفه سایه افکند و هنوز هم طرفداران زیادی دارد ، این گفته دکارت که "من فکر می کنم پس هستم" را سه قرن بعد دانش آموزان مدارس اروپا در دفترچه های خود می نوشتند. از نظر طرفداران فلسفه علمی و برخی از منطقیون و ریاضی دانان ، دکارت در جمله فوق چیزی را ثابت نکرده است زیرا او "من" ی را استنتاج کرده است که قبلاً جزو مفروضات او بوده است . یعنی این که اول فرض کرده است که "من" ی هست ، سپس استنتاج کرده است که پس "من" هستم ، این "من" در جمله "من فکر می کنم پس هستم" حداقل در دو جا فرض وجودی دارد ، اول در کلمه "من" سپس در "م" فکر می کنم. علاوه بر آن دکارت که ظاهراً می خواهد سنگ بنایی برای وجود هستی بیابد و از خود شروع می کند وجود

از جسم و بدن دارد ؟ آیا این جوهر می تواند از قرارگاه خود خارج شده و هم چون عالم رویا و خواب فکر کند ، ببیند ، بشنود و به خاطر بسپارد؟ جایش را به "من" دیگری بدهد ؟ و بالاخره آیا این "من" فکر کننده هر که هست و هر چه هست جایگاه آن کجاست؟ در مغز و یا در قلب است و یا در جای دیگری از بدن؟
مطلب این شماره در مورد نفس به جواب همین سؤالات اختصاص دارد و سعی شده است بیشتر از منظر علوم

"فکر" و عمل "تفکر" را نیز فرض کرده است . البته از نظر منطقیون و ریاضی دانان هیچ استدلال و استنتاجی بدون پذیرش فرضیه یا اصل یا قانون بدون استدلال ، امکان پذیر نمی باشد ولی استنتاجی که بر مبنای همان مفروض باشد از درجه اعتبار ساقط است . به هر حال در جمله رنه دکارت ، "من" فکر کننده همان روح نفسانی است که آن را جان و روان نیز نامیده اند . بررسی مقاله حاضر این است که آیا "من" جوهری مستقل و متفاوت



و کرات در اطراف خورشید به موجب قوانین نیروی ثقل و گریز از مرکز می چرخند . اما فیزیک هرگز نتوانسته است در مورد حیات موجودات زنده حرف موثری بزند و یا قوانین حاکم بر آن را فرمول بندی کند . زیست شناسی نیز دانشی است که فقط به طبقه بندی گونه ها و انواع موجودات زنده می پردازد و وجوه و عوامل مشترک و افتراق آن ها را مشخص نموده و حاصل مشاهده و تجربیات خود را طبقه بندی می کند تا بتواند نکات مبهم را از این طبقه بندی اطلاعات، استنتاج کند . زیست شناسی هیچ وقت نتوانسته است بگوید جنس نیروهای حیات چیست و نحوه پیوند آن با ماده چگونه است و از دلایل این پیوند و اهداف آن سخن نمی گوید .

این مقوله از قدیم تا کنون در انحصار حکماء بوده و اگر چه در کتب مقدس الهی در این زمینه اشاراتی وجود داشته ولی مورد فهم عوام نبوده است و باز همین حکمای الهی بوده اند که استنباط های صحیح را از این کتب دریافته و به نحوی متناسب با شرایط زمان و مکان بیان داشته اند . همه این عالم کتاب خداست . عاقلی می باید تا بتواند کتاب خدا را بخواند چه از کهکشان، ستارگان، سیارات، موجودات کره زمین و حرکت این موجودات و چه از کتب مقدس . افلاطون انسان را ترکیبی از روح و ماده می دانست که روح اعمال او را هدایت می کند ، از نظر او روح ، غیرمادی و جاودانه بوده . او معتقد بود تنها روح می تواند حقیقت مطلق و زیبایی مطلق را درک کند و نیمه دیگر انسان که جسم است چیزی نیست جز مجموعه ای از استخوان ها و عضلات و مفاصل .

ای برادر تو همان اندیشه ای

ما بقی تو استخوان و ریشه ای



طبیعی و تحقیقات روان شناختی برای این سوالات جوابی بیابیم . در شماره های بعد نیز به ابعاد معنوی نفس از نگاه بزرگان ادیان و عرفان خواهیم پرداخت . انشاءالله

انسان چیست ؟ این سوال دیروز و امروز طرح نشده است ، احتمالاً از زمان پیدایش انسان این سوال مطرح بوده است . وظیفه علم توضیح جهان به زبان قوانین فیزیکی است . علم به ما می گوید رعد و برق سلاح خداوندان نفرین کننده نیستند ، بلکه تخلیه های الکتریکی ابرها می باشند



این مکان محل تلاقی ذهن و بدن است. ولی عملاً این غده مشکل را حل نکرد و آخرین جمع بندی در مورد این غده آن است که غده پانیل مانند یک ساعت در داخل بدن کار می کند.

سلول های حساس به نور این غده، چرخه خواب، بیداری و سایر چرخه های زیستی را با چرخه های نور و تاریکی دنیای خارج هماهنگ و میزان می کند. با پیدایش نسل جدیدی از طراحان دارو، فارماکولوژیست ها نشان می دهند که جهان بینی یک فرد انسان می تواند با یک مولکول به سرعت تغییر نماید. از میان لوله های آزمایش هایشان داروهایی برای حافظه سریع الانتقال، هوشیاری برتر، ختم اضطرابات و حتی آرامش های متعالی و عرفانی بیرون می آید.

سوال مهم این است که آیا خود یا خویش (روح نفسانی) یک فراورد شیمیایی است؟

مغز دارای مراکز لذت و درد و هم چنین کلیدهای قطع و وصل مهار گرسنگی و تشنگی و میل جنسی است. وقتی شما با یک الکتروود مرکز ترس را در یک گربه تحریک الکتریکی می کنید او از یک موش کوچک بی ضرر هم می ترسد. اگر همین کار با یک میمون انجام شود مقام و مرتبت خود را در جمع میمون ها از دست می دهد. لذا سوال مهم دوم این است که آیا اختیار و اراده مهار گردیده و روح تحت سلطه الکتریسیته درمی آید و آیا خود یا خویش یک پدیده

حکمای دیگر یونان قدیم از قبیل هراقلیتوس این جهان را استحاله شده آتش می پنداشتند ولی تعریفی که از آتش ارائه می دادند همان تعریف انرژی بود که امروزه می شناسیم. پس از او رواقیون نیز همین باور را داشتند و روح را که از جنس آتش است سازنده عالم (عالم مادی و غیرمادی) می دانستند. حتی دموکریتوس اتم گرای معروف نیز که عالم را ساخته شده از ذرات بنیادی می دانست و مانند هراقلیتوس و رواقیون این ذرات را مادی می نامید، منظورش همان بسته های انرژی (کوانتا) بوده است که در فیزیک نوین عالم را ساخته شده از همین بسته ها می دانند.

تلاش دکارت برای یافتن یک ارتباط یا پیوند میان ذهن و ماده (روح و جسم) او را به نقش غده صنوبری یا پانیل که در مغز و در پشت فاصله دو ابرو و در جایگاهی معروف به "چشم سوم" قرار دارد جلب کرد. او عنوان کرد که





برای علم اعصاب جدید محسوب می شود. در حالی که خبرنگاران و سایر تماشاچیان مسحور و مجذوب شده بودند، یک فیزیولوژیست متولد اسپانیا به نام " دلگادو (Delgado.J) " در لباس و تجهیزات معمولی که برای جنگ با گاو مسلح شده بود، همراه یک وسیله تکنولوژی عصب که در زیر لباس خود پنهان کرده بود و کسی تصور آن را نمی کرد وارد میدان شد. دلگادو پارچه گاو بازی خود را پیش روی گاو تکان داد و گاو هم برطبق معمول حمله را آغاز کرد. اما در یک لحظه گاو در میان گرد و غبار فراوان جلوی پای ماتادور (گاوباز) غیر حرفه ای بر جای خود میخ کوب شد و بی حرکت ایستاد. دنیا به زودی به رمز کار دلگادو پی برد. وی با نصب یک الکتروود در عمق مغز گاو و با قرار دادن دکمه ای بر روی کمر بندش، و با فشار دادن بر آن توانست پیامی الکتریکی به مغز گاو بفرستد که معنی اش این بود: آرام باش، تکان نخور. پس از این حادثه دلگادو و فیزیولوژیست های زیادی به کاربرد تحریکات الکتریکی مغز در بیماران پی بردند.

دکتر هیث فیزیولوژیست امریکایی اولین کسی بود که با عمل جراحی، الکتروودها را درون مغز انسان کار گذاشت. او و همکارانش با مته های برقی مجموعه بیماران را سوراخ کرده و الکتروودها را در جایگاه های معین مغز کار می گذاشتند. آن ها در ابتدا برای چند روز و بعد ها برای چند سال الکتروود را در همان جا باقی می گذاشتند. نتیجه این کار دریافت گزارش های الکتریکی روزانه مغز انسان بود. آن ها به این روش جایگاه سیستم های درد و لذت را در مغز تعیین کردند و از این طریق توانستند با نصب طپش ساز (Maker Pace) در مغز برخی از

الکتریکی است؟ برای یافتن پاسخ مناسب برای دو سوال مهم فوق در مورد دو مغز شیمیایی و الکتریکی کمی بیشتر تحقیق می کنیم و اطلاعات مورد نظر را مورد بررسی قرار می دهیم.

مغز الکتریکی:

مغز یک خزانه کوچک آب نمکی است که به صورت یک مدیر یا کارگردان عمل کرده و با نیروی الکتریسیته کار می کند. وقتی یک متخصص الکتروودها را در سطح جمجمه شما قرار می دهد و از مغز شما نوار می گیرد او در واقع قسمتی از پیچ الکتریکی مغز شما را ثبت می کند. هر فکر و هر حرکت کوچکی در انگشت شما و یا هر مشاهده و صدایی که به گوش شما برسد، یک حادثه الکتریکی یا یک سلسله حوادث الکتریکی را در مغز شما ایجاد می کنند. تمامی اطلاعاتی که از جهان خارج به ما می رسد، از طرح سایه روشنی که چهره یک انسان را می سازد تا صدای گوینده اخبار، به زنجیره ای از طپش های الکتریکی، یعنی زبان محاوره سیستم عصبی ترجمه می شود. سیستم عصبی بدن انسان بدین سان پیام ها را منتقل می کنند که: یک سلول عصبی (نورون) از طریق اکسون رشته خارجی خود ارتباط بین دو سلول را برقرار می کند. یک سلول عصبی یا شلیک می کند یا شلیک نمی کند. فرکانس یا تناوب یعنی تعداد طپش ها، عامل متغیر در پیام رمز سلول های عصبی است. سرعت انتقال این پیام ها بین سلول های عصبی حدود ۱۶۰ تا ۳۲۰ کیلومتر در ساعت می باشد.

در زمستان ۱۹۶۳ در شهر غرناطه (کوردوا) در اسپانیا، حادثه مهمی رخ داد که مطمئناً پرهیجان ترین لحظه

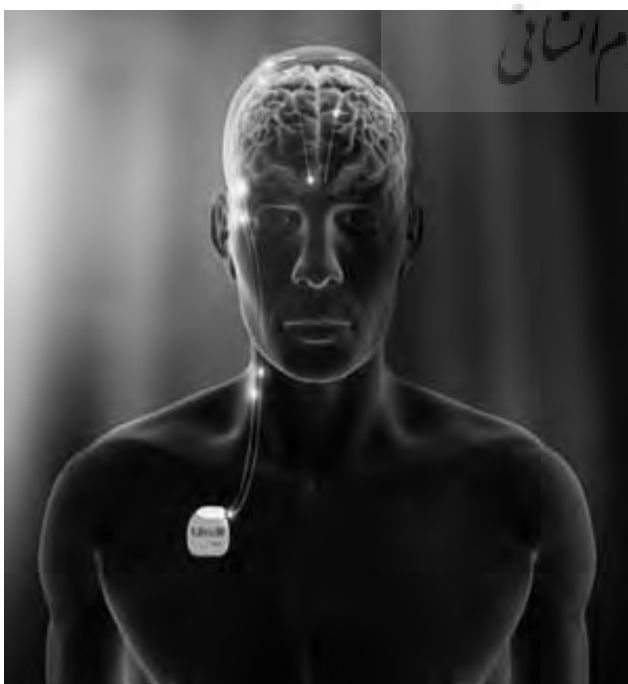


غربال گری مغز:

بیماران مغزی که دچار افسردگی و خشونت های غیر قابل کنترل بودند ، به درمان آن ها کمک شایانی کنند .
 مغز انسان از طریق سیستم اندروفین تصمیم گیری می کند که به کدام یک از محرک ها جواب مساعد بدهد . هر موجودی دریچه خاص خود را به جهان دارد . همان طور که اسقف برکلی و دیوید هیوم گفته اند : هیچ کس به درستی نمی داند جهان خارج واقعاً به چه چیزی شباهت دارد . برداشت هر فردی با دیگری متفاوت است .

فکر اساسی این است که کارهایی نظیر خوردن ، خلوت و عزلت ، استماع موعظه در معابد ، ذکر اوراد و ادعیه ، دعا کردن و نماز خواندن ، تماشای زیبایی غروب آفتاب ، گوش دادن به نطق یک سیاستمدار و غیره به نحوی سبب ترشح مواد شیمیایی عصبی جایزه و پاداش در نظر ما می شوند و آن تجارب را با یک احساس خوبی و سرخوشی تقویت می نماید .

گروه هیث که روی مغز الکتریکی مطالعه و آزمایش می کردند علاوه بر استفاده از الکترودها در عمق مغز، اغلب



بیماران مغزی که دچار افسردگی و خشونت های غیر قابل کنترل بودند ، به درمان آن ها کمک شایانی کنند .

مغز شیمیایی:

خانم کاندیس پرت (Pert.C) از انسیتیتو ملی بهداشت روانی ، یکی از همراه کنندگان راه انقلاب فارماکولوژیکی می گوید : به نظر من رفتار ، از شبکه های ظریف الکترون ها که از یک سلول عصبی (نرون) به سلول دیگر عصبی جاری می شود نشأت می گیرد. آن چه ما در حال حاضر درباره آن تحقیق می نمائیم، ارتباط میان شیمی اعصاب یا عصاره های مغز با نمودارها یا دیاگرام شبکه مغز است. ما اکنون یاد می گیریم که کدام یک از گذرگاه های عصبی ، اندروفین ها (افیون های طبیعی) را ترشح می کنند و کدام یک سایر عصاره های عصبی را .

عواطف ، قرینه های بیوشیمیایی دارند و هرگاه انسان ها گرم فعالیت های مختلف می شوند عصاره های عصبی که به نحوی درد و رنج یا شور و شادی مربوطه را ایجاد می کند ترشح می شوند و از این میان اندروفین ها بسیار لذت آفرین هستند . آندروفین ها از اعضاء یک خانواده بزرگ از مواد شیمیایی مغز به نام نوروپپتیدها می باشند که این مواد در شیمی اعصاب انقلابی ایجاد کرده اند. این مواد که از غدد داخلی ترشح می شوند و به " هورمون " معروفند، معمولاً زنجیره ای از اسیدهای آمینه می باشند . حالت شخص ، حافظه، درد ، لذت ، شهوت جنسی ، گرسنگی ، سیری ، خواب ، فشار ، کهولت ، بیماری روانی، سلامت، سر حال بودن همگی تحت نفوذ هورمون های مغز قرار دارند .

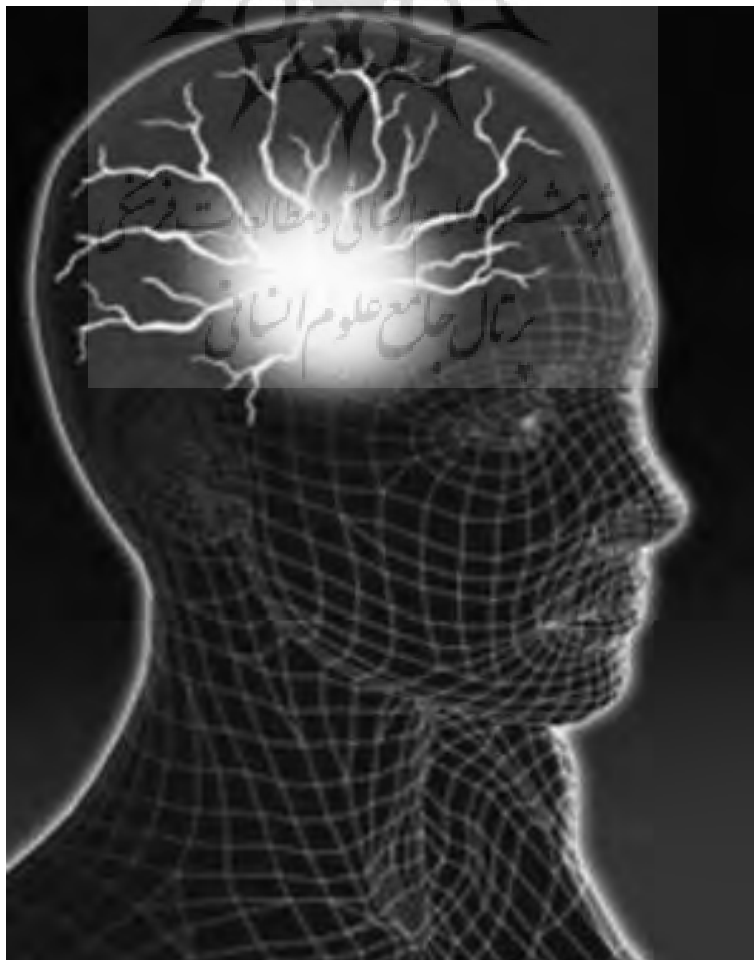


هم زمان با عمل جراحی ، نی نازکی را وارد مغز می کردند تا از طریق آن هر زمان که بخواهند بتوانند مقادیر بسیار دقیقی از مواد شیمیایی موردنظر را مستقیماً وارد مغز نمایند. وقتی از طریق آن نی یک انتقال دهنده شیمیایی به نام استیل کولین را به ناحیه سپتال بیمار تزریق کردند، نوار الکترو انسفالوگرافی فعالیت شدید ناحیه سپتال را نشان داد و بیمار در لذت بسیار عمیق و طولانی جنسی حتی برای مدت نیم ساعت فرو رفت .

در اواخر دهه ۱۹۷۰ مک گوئیر و همکارانش خون ۴۵ مجتمع مختلف میمون ها را جمع آوری کرده و مورد آزمایش قرار دادند. نتیجه این بود که مقدار سروتین خون هر یک از میمون های رئیس در ۴۵ جامعه میمونی فوق،

دو برابر مقدار سروتین خون میمون های نر عادی در این گروه ها بود. این مشاهدات یک سوال تعیین کننده را مطرح ساخت: آیا میمون رئیس با مقدار بیشتر سروتین در مغزش متولد شده است ؟ (ذاتاً سلطان به دنیا آمده است ؟) یا بیوشیمی مغز او نتیجه مقام اجتماعی او بوده است ؟ برای یافتن پاسخ مناسب، میمون سلطان را از گروه جدا

دیگر میمون سلطان را در مقابل آینه ای قرار داده اند که او می توانست اعضای گروه خود را ببیند. او چون در آینه تمام میمون های زیر دست خود را می بیند که با هم نزدیکی می کنند ولی به حرکات عضلانی نمایشی او واکنشی نشان نمی دهند، سطح سروتین او پایین می آید. نتیجه ای که حاصل می شود این است که





طور غیر عادی کمتر از افراد عادی بوده است . و این بدان معنی است که سروتینین که از عوامل شادی و قدرت در مغز است کمبود آن می تواند باعث افسردگی و حتی خودکشی شود. البته در حال حاضر که قریب ۳۰ سال از تحقیقات فوق می گذرد سروتینین یکی از داروهای رایج بالینی برای بیماران دچار افسردگی در جهان می باشد.

جمع بندی جایگاه نفس (روح نفسانی) در بدن:

مطالب این مقاله عمدتاً از کتاب جهان شگفت انگیز مغز تالیف جودیت هوپر و دیک ترسی استخراج شده است. این کتاب مجموعه تحقیقات بسیار جالبی را در مورد مغز توسط فیزیولوژیست ها و فارماکولوژیست ها و متخصصین اعصاب و روان ارائه داده است . ولی همان گونه که معمولاً انتظار هم می رود، سوالات زیادی از جانب آن ها وجود دارد که بی جواب مانده است . علت این مطلب را می توان در سه عامل خلاصه نمود: اولین و مهمترین عامل این است که: این متخصصین دارای یک جهان بینی حکیمانه نسبت به کل هستی و نحوه به وجود آمدن آن نیستند . عامل دوم این است که: این دانشمندان اغلب "کل" را از طریق اجزای آن می شناسند در حالی که "کل" بیشتر از مجموعه اجزای آن است . عامل سوم این است که این متخصصین اگر چه ممکن است باورهای دینی داشته باشند ولی در تحقیقات عملی خود ، مادی گرا هستند بطوری که برخی از آن ها گفته اند اگر روح زیر چاقوی

جراحی من بیاید آن گاه آن را قبول می کنم !

نویسندگان این کتاب در صفحه ۳۵ ترجمه این کتاب نوشته اند: زمانی ما به طاقی که هشت دانشمند سرشناس علم اعصاب در آن حضور داشتند و پیرامون ویژگی های مغز انسان بحث می کردند وارد شدیم و از آن ها پرسیدیم

حرکات عضلانی و فیزیکی سلطان به تنهایی کافی نیست بلکه باید از جانب دیگران هم واکنش باشد . در واقع سلطان نر احتیاج دارد که زیر دستانش دست و پایش را بوسه زنند و در برابرش سجده کنند .

سوال مهم: آیا ریاست یک پدیده شیمیایی در مغز است و یا یک ویژگی تشخیصی نفس است؟

در آزمایشی دیگر به میمون های سلطان دارویی داده شد که سطح سروتینین خون آن ها را پایین آورده و سطح سروتینین میمون های عادی را بالا برد . رفتار رهبران به میمون های عادی تبدیل و میمون های عادی رفتارشان به رفتار قدرت تبدیل شد .

از محققین و آزمایشگران فوق سوال می شود که آیا یک سلطان یک مستبد است یا یک نیکوکار است ؟ جواب داده می شود که تا زمانی که سلطان مسلط نشده است یک مستبد و تجاوزکار است چون جنگ برای رسیدن به ریاست است اما به محض این که در مقام سلطنت مستقر می شود و همه اعضای جامعه او به قدرتش اعتراف می کنند و به آن گردن می نهند، او به یک آرامش دهنده و نیکوکار بدل می شود .

در آزمایشی که از انجمن اخوت دانشگاه کالیفرنیا به عمل آورده شد، مشاهده شد که خون مدیران انجمن اخوت در مقایسه با اعضای عادی انجمن ، سروتینین بیشتری داشت .

دانشمندان از طریق آزمایش های متعدد موفق شدند به درون مغز قربانیان خودکشی ها نگاه کنند و آن ها را با مغزهای نگهداری شده کسانی که به علل دیگری مرده اند، مقایسه کنند . آن چه آن ها یافتند عبارت از این بود که جایگاه پیوند سروتینین به مغز خودکشی کنندگان به

کدام یک از شما خود را یک ماتریالیست تجزیه گرا می داند؟ دو نفر از هشت نفر حاضر در اتاق بلافاصله پاسخ دادند که آن ها باور ندارند که "ذهن - فکر" به طور کامل در مغز جای دارد. شش نفر دیگر سوال را نفهمیدند. در واقع هیچ یک از هشت نفر به سوال و یا طرح مسئله جواب ندادند. آن ها طبق اصل عدم قطعیت هایزنبرگ آن قدر غرق تحقیقات و علایق خود بودند که اطلاعات آن ها در مورد سوالاتی خارج از حیطه فکرشان که روی آن متمرکز شده اند نزدیک صفر بوده است. اغلب محققین که در مورد جزء تحقیق می کنند و می خواهند از جزء به کل برسند دچار همین مشکل می شوند. برای سوالات اساسی که محققین در این کتاب در طول تحقیق شان مطرح کرده اند هیچ گاه جوابی یافته نشده و هیچ گاه علت تناقضات و سر در گمی هایی را که در نتیجه بررسی هایشان مشاهده نمودند نیافتند.

سوالات مهمی از قبیل آیا خود یا خویش و یا ذهن یک پدیده شیمیایی است؟ آیا خود یا خویش و یا ذهن یک پدیده الکتریکی است؟ چگونه می تواند توده ای از سلول های عصبی اطلاعات را غربال گری کند و به میل خود به برخی از آن ها واکنش نشان دهد و به برخی دیگر واکنش نشان ندهد؟ چرا نمی توانند بیانند که حافظه در کدام قسمت مغز است و اصولاً چرا نمی توانند بر سر یک تعریف واحد از حافظه توافق کنند؟ و بالاخره چرا افراد مختلف در مورد کنش های بیرونی یکسان، واکنش های متفاوت دارند؟ در حالی که همگی دارای یک نوع سیستم دریافت کننده (حواس پنج گانه) یک نوع سیستم انتقال دهنده عصبی و یک نوع سلول مغزی با عملکرد مشابه می باشند. پس غربال گری اطلاعات را چه کسی و یا چه

نیرویی انجام می دهد؟ افلاطون، انسان را ترکیبی از روح و ماده می دانست. هراقلیتوس و پس از او رواقیون عالم را ساخته شده از آتش و آتش را معادل همان انرژی با تعریف امروزی می پنداشتند. طبق تعریف آن ها ماده نیز از روح که از جنس آتش است ساخته شده است که هدایت و جنبش ماده نیز از روح است. دکارت واضح نظریه دوگانه (ثنویت)، ذهن و مغز را معادل روح و جسم می دانست. نظریه ثنویت این فیلسوف و ریاضیدان بزرگ حتی در ریاضیات نیز رسوخ کرد و محورهای مختصات (Y, X) که معروف به محورهای کارتزین است مبنای استدلال ریاضیات او قرار گرفت و هر چه زمان به پیش می رود استفاده از این محورهای مختصات کارتزین کارآیی بیشتری پیدا می کند. در نمودارهای آماری که محورهای X و Y از دو جنس متفاوت اند، نشانه این نظریه فلسفی است. در یک محور، زمان و در محور دیگر درجه حرارت و یا در یک محور، زمان و در محور دیگر میزان فشار خون افراد نشان داده می شود.

در واقع دکارت می گوید انسان دارای دو مؤلفه است: یکی ذهن که ما آن را نفس یا روح نفسانی می نامیم و دیگری مغز، که جایگاه نفس است. نفس از این جایگاه ماشین بدن خود را کنترل می کند.

اگر این دو مؤلفه نباشد «من» یا «خود» یا «خویش» ناپیداست. برای یافتن خود و یا خویش به هر دو مؤلفه ذهن (روح نفسانی) و مغز نیاز است. در تحقیقات تمام دانشمندان عصب شناس جایگاه مؤلفه اول یعنی ذهن (روح نفسانی) خالی است و لذا آنان می خواهند دیاگرامی را ترسیم کنند که نشان دهنده من یا خویش



چشم انداز پدیده چند شخصیتی

(MPD= Disorder Personality Multiple)

من ۳۵ سال دارم و برای مدت ۳۲ سال چند شخصیتی بودم زیرا سه ساله بودم که این ماجرا شروع شد . من به کرات توسط پدر ناتنی ام اذیت می شدم . هنگامی که شش ساله بودم مورد تجاوز به عنف قرار گرفتم و پس از آن در این سن بود که محور شخصیت اصلی من از بین رفت و یک شخصیت جدید به نام ماریا جایگزین آن شد . فقط یک نفر در خانواده ما از آن با خبر بود و این امر درباره اغلب چند شخصیتی ها صدق می کند . شما اگر به دنبال آن نباشید آن را نمی بینید . اولین شوهر عزیز بیچاره من هرگز نفهمید بر سرش چه آمده است .

بخشی از شخصیت من برای مدت یک سال به خواب رفت و وقتی بیدار شد که با همسر سابقم " ادی " ازدواج کرده



باشد ، ولی یک مؤلفه بیشتر ندارند و آن مغز است؛ لذا ترسیم دیاگرام غیر ممکن می شود . طبق نظریه دکارت، «من» یا «خویش» دیاگرامی است که دارای دو مؤلفه است و محققین عصب شناس و مغز شناس یک مؤلفه را بیشتر قبول ندارند .

همان طور که در ابتدای همین نوشتار نیز آمده است مغز مدخل و ابزار کنترل بدن و ارتباط نفس با جهان مادی است . لذا مغز صرفاً یک سخت افزار است . هر چند دخالتی در درک و ارتباط نفس با این جهان دارد این دخالت یک دخالت سخت افزاری است. حتی مغز حافظه مفاهیم نیز نمی باشد هم چنان که حافظه کامپیوتر دارای مقدار زیادی واحدهای حافظه (بایت ها) است که یا برق در آن ها جریان دارد و یا جریان ندارد. وجود جریان برق و یا عدم وجود جریان برق هیچ مفهومی ندارد و هیچ حافظه ای نمی باشد . صفحه نمایشگر کامپیوتر صرفاً امواج الکترومغناطیسی ساطع می کند . این امواج بدون وجود کاربر که آن ها را معنی کند خودش دارای هیچ معنا و مفهومی نیست . مجموع کاربر و صفحه نمایش و بلند گو و غیره است که این مفاهیم از آن به دست می آید . این عالم پر از امواج است و بهتر است بگوئیم این عالم تماماً امواج است. دانایی می باید که این امواج را بفهمد و معنی کند . کاربر این جهان که می تواند همه معانی آن را بداند خداوند است که خالق آن است .

تحقیقاتی که روان شناسان در مورد افراد چند شخصیتی به عمل آورده اند و مقداری از این تحقیقات در کتاب جهان شگفت انگیز مغز ثبت شده است، مؤید نظریه فوق می باشد. به گزیده ای از این تحقیقات توجه کنیم .

ده فرد چند شخصیتی را مورد بررسی قرار داده و آن را با نوارهای آنسفالوگرافی هنرپیشه ها در حین بازی در نقش های متفاوت مقایسه کردند . در حالی که نوارهای هنرپیشه ها در حین اجرای بازی در نقش های مختلف تغییر عمده ای را نشان نمی داد، نوارهای شخصیت های مختلف یک چند شخصیتی در هر یک از بیماران به زبان عصب شناسی به کلی از یکدیگر متفاوت بود .

زنان ۸۵ درصد قربانیان چند شخصیتی را تشکیل می دهند، اما گمان می رود که به همین اندازه مردان چند شخصیتی ناشناخته در سیستم قضایی جنایی وجود دارند . زیرا در چند شخصیتی های مرد معمولاً یک شخصیت خشن وجود دارد .

ویلیام میلیگان از شهر کلمبوس اوهایو اولین کسی بود که در سال ۱۹۷۸ در امریکا از ارتکاب یک جنایت بزرگ (۴ مورد تجاوز به عنف) به دلیل چند هویتی تبرئه شد . او ده شخصیت داشت یکی از آن ها به نام آرتور انگلیسی به سبک بریتانیایی ها خیلی شمرده صحبت می کرد . چندین شخصیت او کودک و دو شخصیت او زنان هم جنس باز و یک شخصیت او به لهجه اسلاوی صحبت می کرد و مردی عصبی و اهل دعوا بود . بسیاری از چند شخصیتی ها خیلی آرام و بی سروصدا به عنوان حقوق دان ، منشی اداره ، رئیس انجمن خانه و مدرسه یا دندانپزشک کار می کنند و در مجموعه " خویش " هایشان به راحتی از یک شخصیت به شخصیت دیگر جابجا می شوند بدون آن که حتی خودشان بفهمند .

در سال ۱۹۸۳ کریستی لدلو متخصص اعصاب از انستیتو ملی اختلالات عصب شناسانه و ارتباطی سکتا با استفاده از تکنولوژی پیشرفته چاپ صدا با به کارگیری تکنیک

بود و من نمی توانستم او را تحمل کنم. این مونیکا (یکی از شخصیت های دیگر من) بود که با او ازدواج کرده بود . حادثه از این قرار بود که نامزد ماریا در اثر غرق شدن فوت می کند و ماریا برای یک سال ناپدید می شود. اما وقتی بیدار شد که با " ادی " که نمی توانست او را تحمل کند ، ازدواج کرده بود . او از این وضعیت ناخشنود بود زیرا در آن موقع نمی دانست که دو شخصیتی است . او از وجود مونیکا اطلاعی نداشت .

در سال ۱۹۸۳ یک مقاله در مورد اختلال چند شخصیتی نوشته شد. چند هفته بعد نامه ای خوب و اندیشمندانه با امضاء ام . ام . جورج به نویسندگان مقاله ارسال شد که امضاء ذیل نامه علامت اختصاری ماریا ، مونیکا و جورج بود و گزارش فوق بخشی از آن نامه می باشد .

حوّا اسم مستعار یکی از بیماران چند شخصیتی است. قبل از این که در سال ۱۹۷۴ درمان بشود ۲۲ شخصیت متفاوت پیدا کرده بود و " سی بل " نام مستعار خانمی از ایالات مرکزی امریکا ۱۶ شخصیت داشت .

در سال ۱۹۷۹ یعنی طی چند سال روانشناسی به نام پوتنام اطلاعات روانی درباره ۱۵۰ مورد دیگر نظیر خانم حوا را جمع آوری کرد و با دقت بسیار مغزها و روان های آن ها را تجزیه و تحلیل نمود. او و همکارانش در انستیتو بهداشت روانی و بیمارستان سنت الیزابت در واشنگتن گزارش می دهند که " خویش " های بدیل در درون چند شخصیتی ها بیش از آن چه دیگران گمان می کنند واقعی و خود مختارند . اگر حوا سه چهره دارد او هم چنین سه صدا ، سه شبکه مجزای خاطره و حافظه و واقعاً سه مغز متفاوت به معنای عصب شناسی دارد .

کارشناسان و متخصصان الکتروانسفالوگرافی امواج مغزی



شروع کرد به وزن اضافه کردن تا جایی که وزنش به ۱۴۰ کیلو رسید. مونیکا که وقتی سه ساله بودم پس از آزار پدرناتنی ام ظاهر شده بود شاد و پرتحرک بود اما وقتی ۶ ساله بودم به خواب رفت و در ۱۴ سالگی بیدار شد ... ماریون شخصیت اصلی فوق می گوید: من دختری را می شناسم که ۱۹ شخصیت داشت و من در کنار او نشسته و ویژگی های هر کدام را روی صفحه کاغذ یادداشت کردم. وقتی ازدواج کردم سه بیمار چند شخصیتی دیگر هم بودند که تحت درمان پزشک معالج من بودند. یک روز ما چهار نفر با هم یک عکس دسته جمعی گرفتیم و آن را چند تصویری نامیدیم. وقتی حساب کردیم در آن تصویر ۴۲ شخصیت وجود داشت.

برمی گردیم به پاسخ پرسش های آغاز مقاله:

۱ - "من" جوهری مستقل است ولی نمود آن با جسم است.

۲ - این جوهر مستقل می تواند از قرارگاه خود خارج شده و یا جایگاه خود را با "من" دیگری عوض کند.

و اما در مورد جایگاه آن که در مغز است یا در قلب، به نظر می رسد نفس (روح نفسانی) از دو طریق در جسم تصرف می کند: اول از طریق قلب، دوم تصرف در مغز. تصرف از طریق قلب همانند وصل کردن یک کامپیوتر به پریز برق است. ماشین روشن می شود ولی تا زمانی که که کاربر پشت صفحه نمایش و کی بورد ننشیند نمی تواند پیام ها را دریافت و ارسال کند.

تصرف در قلب هم همین گونه است. در پدیده "مرگ مغزی" که سلول های مغز کاملاً مرده اند ارتباط جان با تن از طریق قلب حدود دو هفته طول می کشد بدون این که کاربر بتواند از طریق مغز پیامی ارسال یا دریافت

تحلیل طیفی نشان داد که زیر صداها یا صداها چند شخصیتی های متفاوت بسیار متمایز از هم می باشند. هم چنین یک زن چند شخصیتی سه بار در ماه هر بار برای یکی از هویت هایش قاعده می شود. سایر چند شخصیتی ها برای هر یک از "من" های تغییر یافته شان یک عینک طبی متفاوت نیاز داشتند. یک چند شخصیتی برای یک "من" خود رانندگی بلد بود و برای "من" دیگرش بلد نبود و یا فرد چند شخصیتی که یکی از "من" هایش گوشش نمی شنود و شخصیت دیگرش زبان خارجی را به فصاحت تکلم می کند و یا یک چند شخصیتی که شخصیت هایش به جز یکی به آب لیمو حساسیت داشتند. ام. ام. جورج یکی از چند

شخصیتی های مذکور که بخشی از نامه اش را آوردیم، پس از معالجه می گوید: جمعاً شش شخصیت در وجود من مستقر شده بودند. ماریا، مونیکا، جورج، دافی،

جینی و خودم (ماریون) به اضافه یک شخصیت ناقص به نام نانسی که هرگز رشد نکرد. هر یک از شخصیت های

من از درون یک بحران سر برآوردند. این یک مکانیزم دفاعی بسیار دقیق است. شما با وضعیتی روبرو می شوید

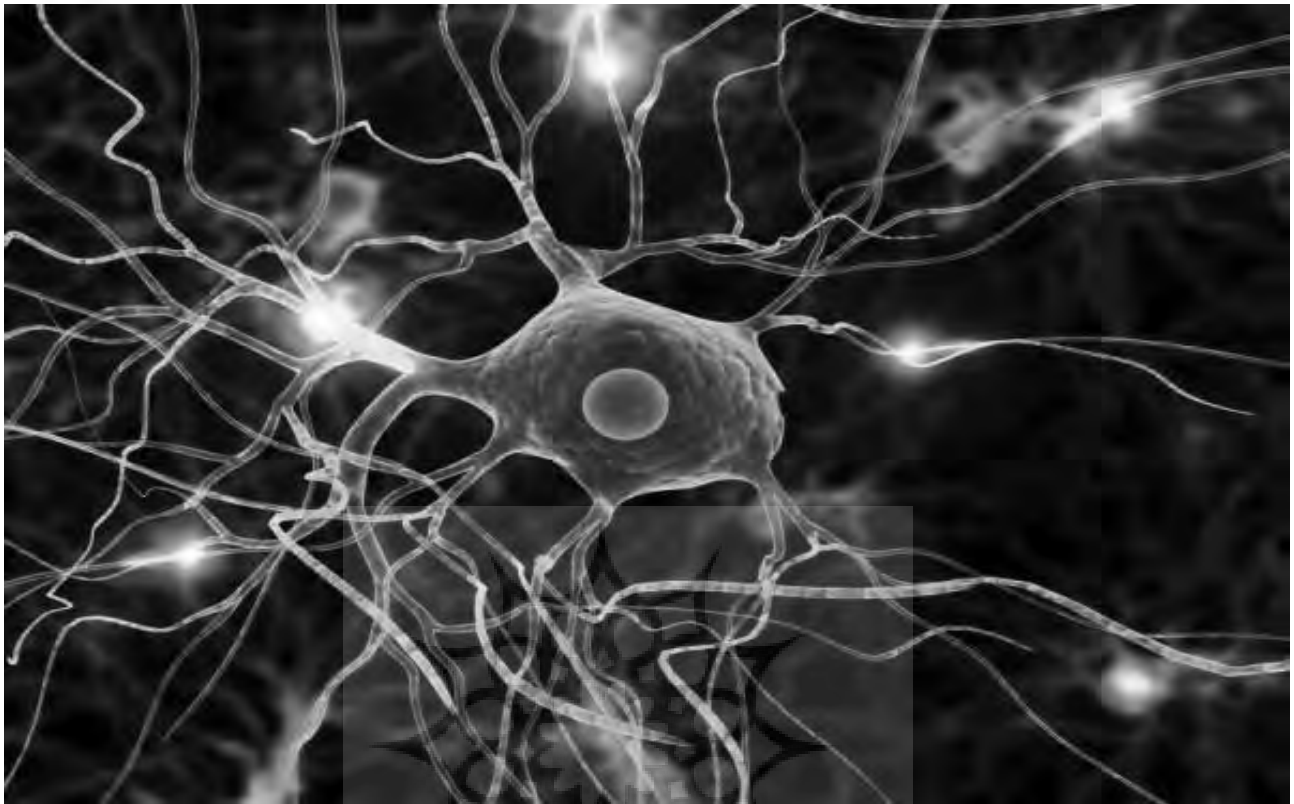
که از عهده مقابله با آن بر نمی آید. لذا شما خودتان را خواب می کنید تا "خود" دیگری که بتواند با وضعیت

بحرانی رو در رو شود جای شما را بگیرد. وقتی من در ۶ سالگی مورد تجاوز قرار گرفتم جورج پدیدار شد و مرا

نجات داد. او بود که مرا از چنگال پدر ناتنی ام بیرون کشید. ماریا بعد از آن که خود اصلی یعنی "ماریون"

به خواب رفت به عنوان شخصیت میزبان ظاهر شد. او آدم خوشبختی نبود. به تدریج که سنش بیشتر شد به

شدت افسرده و منفی باف گردید و برای مقابله با مردان



نماید(درمرگ مغزی هیچ یک از اعضای بدن از قبیل معده انجام وظایف کلیه و سیستم دفع و غدد داخلی بدن، سیستم دفع و دست و پا وغیره هیچ گونه حرکت ارادی همچنین دریافت اکسیژن از گلوبول های قرمز خون را و غیر ارادی ندارند). و یا در پدیده " کما " و یا " خواب " ادامه می دهند، ولی ماشین الکتروشمیایی بدن هدایت ارتباط نفس (جان) با قلب برقرار است . کننده ندارد که مانند کاربر کامپیوتر پالس های الکتریکی ولی کاربر ، در پشت صفحه نمایش و کی بورد غایب صفحه نمایش و یا امواج صوتی بلند گوها را دریافت کند است. هر چند سلول های مغزی زنده اند و طبق برنامه و از طریق کی بورد و یا ماوس واکنش های لازم را ارسال نرم افزاری که دارند واکنش های لازم از قبیل حرکات نماید . غیر ارادی اعضای بدن و فرمان هضم و جذب غذا و ادامه دارد ...

منابع :

- ۱ - جهان شگفت انگیز مغز (مغز جهان سه بعدی) تالیف جودیت هوپر و دیک ترسی - ترجمه دکتر ابراهیم یزدی - انتشارات قلم
- ۲ - پیدایش فلسفه علمی تالیف هانس رایشنباخ - ترجمه موسی اکرمی - انتشارات علمی فرهنگی
- ۳ - حکمت یونان - تالیف شارل ورنر - ترجمه بزرگ نادر زاده - انتشارات علمی فرهنگی
- ۴ - تائوی فیزیک - تالیف فریتیف کاپرا - ترجمه حبیب الله داد فرما - انتشارات کیهان
- ۵ - مثنوی معنوی - جلال الدین محمدبلخی معروف به مولوی